

دوره دو فرهنگستان اول و دوم را پشت سر نهاده‌ایم و اکنون آنچه باید فرهنگستان سوم خوانده شود پس از چند سال تعلل و تردید در حال شکل گرفتن است. روشهای مختلف پیش از این به کار زده و سنجیده شده، اکنون تجربه‌ها و کارکردها، آینه کردار، در برابرمان قرار دارد، تا خود از این اتیان تجربه‌ها چگونه بهره گیریم.

به همین مناسبت بدینست نگاهی به گذشته بیفکنیم و آنچه به صلاح می‌دانیم بازگویم. اگر چه حرف و حدیث تازه‌ای نباشد. حرف حق را همیشه می‌توان بلکه باید گفت.

در زمان رضاشاه و در متن جریان‌های تشکیل شد که در اصل خود پاک و نیک و در راستای آرمانهای دوره بیداری بود، یعنی همان جنبش نیرومند خود آگاهی قومی و ملی که بر پایه توجه به گذشته خویش و احیا و حفظ موارث آن از تاریخ، زبان و فرهنگ قرار داشت. به گمان ما این جریان عظیم دومین جنبش بزرگ در نوع خود پس از نوزایی عصر سامانی است. پیداست که هر رود عظیم و خروشان حس و خاشاکهایی هم به همراه می‌آورد که از قضا در سطح جریان قرار می‌گیرند و به آسانی تمییز داده می‌شوند، مثل همه پسته‌هایی که روی آب

می‌افتند! اما اینها معمولاً در برابر پاکی، بزرگی و سودمندی بی‌گفتگوی خود رود به حساب نمی‌آیند. اگر برخی گرایشهای انحرافی را که چه بسا دانسته یا نادانسته از اغراض ناسالم سیاسی و شیوه‌های حاکم فرموده آب می‌خورد کنار بگذاریم، گمان نکنم هیچ ایراندوست ترفیخواهی در برکات و دستاوردهای جریان یاد شده (که از جهت جوهره روشنگریش حتی در مسیر مخالف انگیزه‌های بالادستیها قرار داشت) تردیدی روا ببیند، چون امروز هر چه داریم از فیض همان جریان است که فکر و فرهنگ عصر جدید بیداری را ساخته است. پیداست که توجه به نقش بنیادی زبان و پاکی و بالودگی و پرداختگی آن در جهت تفهیم و تفاهم همگانی، بویژه رسانی و توانمندی آن برای انتقال دانشها و اندیشه‌های جهانی به ایران و ایرانی، و لاجرم تأسیس فرهنگستان به انگیزه دستیابی به هدف مذکور یکی از نتایج همان جریان است.

بدین سان فرهنگستان اول با شرکت فهم‌ترین، فاضل‌ترین و اغلب میانه‌روترین افراد به کار تهذیب و تقویت مواد و مصالح زبان، و در عین حال با بهره‌گیری از همان روح اعتدال به تعدیل تمایلات افراطی در هر دو

پیش‌گامی گسترده‌ای گساره یک از مشکلات امروزان زبان فارسی را بی‌نیازی حل کنیم. بی‌شک اینگونه ریشه‌های سست‌گشته را با هم پودر آنها می‌توانیم از این سو و آن سو می‌بریم به دستمان چه سودی می‌کند؟ همیشه مو جهای افسران و تفریط به دلیل نگرانی‌های خویز خود و این جهان معنی است که هر گونه کشش نسبت به نهادی را که هرگز از کشش ناسالقی را برای اینگونه پسران و دختران نگرانی و سرچاه این کار افتاد به دور باطلی است. راهی که در این راه که از این سو و آن سو می‌بریم به دستمان نیست بلکه در این راه که از این سو و آن سو می‌بریم به دستمان نیست.

در این راه هیچ چیز از جمله اینها نیست. در این راه هیچ چیز از جمله اینها نیست. در این راه هیچ چیز از جمله اینها نیست. در این راه هیچ چیز از جمله اینها نیست.

پژوهش ■ دکتر سعید حمیدیان

# آزمونی در پس پشت و آرزویی در پیش روی

این مقاله را به روان استاد گرانقدر ادب پارسی و عضو از دست رفته فرهنگستان سوم، مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی تقدیم می‌کنم.

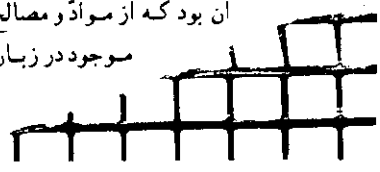


جهت، یعنی عربزدگی و غریزدگی در عرصه کاربرد زبان، پرداخت. در آغاز، روحیه معمول و معتاد محافظه‌کاری ایرانی که در ابتدای هر جریان جدیدی کمتر روی خوش به آن نشان می‌دهد سبب شد که عده‌ای، حتی بعضی روشنفکران و از جمله نویسنده نوگرا صادق هدایت، از در مخالفت با لغات و مصطلحات موضوعه فرهنگستان درآیند.

اما بعدها که این آنها از آسیاب افتاد، و به رغم آن همه طعن و تسخرزدها بیشتر آن لغات و اصطلاحات در سنجش با معادلهای درشتاک آنها به دلایل مختلف خوشتر افتاد و برابری رقیب را از عرصه زبان معیار و رسمی بیرون راند؛ اگر چه برخی واژه‌های پرکاربرد ولی دارای ساخت و ریخت نادرست بسا وضع نامناسب نیز در این دوره به چشم می‌خورد.

در هر حال سبب اصلی توفیق نسبی فرهنگستان یاد شده - از دو جهت کمیّت و کیفیت واژه‌های پیشنهادی همان اعتدال، عدم تعصب و واقع نگری اعضای آن و توجه به نیازهای کلّ جامعه و بسا اقتضای است که سروکار با مصطلحات خاص خود دارند. آئین‌نامه آن فرهنگستان (مصوّب ۱۳۱۴) بسیار سنجیده و هوشیارانه تنظیم شده، و نشان می‌دهد که تا چه حدّ نسبت به گرایش و عملکرد فرهنگستان دوم منطقی و بهره‌ور از نگرش علمی به امر زبان است. از آن جا که واژه‌هایی فراوان همچون شهرداری، شهربانی، دادگستری، دادستان، دارایی، کشاورزی، نمایندگی، بهداشت، پزشکی، جهانگردی، دانشگاه، هنرهای زیبا که پیشنهادی همان فرهنگستان به ترتیب به جای بلدیّه، نظمیّه، قضاوت، مدّعی العموم، مالیه، زراعت، وکالت، حفظ الصحّه، طبابت، سیاحت، دارالعلم (یا جامعه)، صنایع مستظرفه و صدها واژه پرکاربرد نظیر آنها به زودی در زبان مردم جای خود را باز کرد، فرهنگستان اول را به طور نسبی باید موفق دانست. کار آن فرهنگستان اکنون نیز می‌تواند الگویی از گرایش سالم در

واژه سازی و واژه گزینی تلقی شود. جالب توجه است که فرهنگستان مذکور نه هرگز درصدد حذف واژه‌های عربی دخیل در فارسی برآمد، و نه معادلهای عجیب و غریب برای واژه‌های جاف‌افتاده لاتین که اصطلاحاتی جهانی شناخته می‌شوند، مانند پست، تلگراف، تلفن، رادیو، بانک، و غیره ساخت. همچنین با آنکه نامهای فارسی شایسته و خوش ساختی برای بیشتر وزارتخانه‌ها و ادارات و مراکز دولتی و ملی منظور کرده بود وقتی خواست برای مثلاً «وزارت امور خارجه» برابر نهاده فارسی سره بسازد؛ به فراست دریافت که هر چه به جای آن بگذارد عیناک یا نارسا خواهد بود و جامعه یعنی صاحبان اصلی زبان به دلایلی از استعمال آن پرهیز خواهند کرد (فرضاً «وزارت کارهای بیگانگان» که لفظ «بیگانه» بار معنایی منفی دارد و خود مغایر با روابط دوستانه است، و بسا «برونیان»، «برونمرزان» و جز اینها خالی از عیوبی که می‌دانیم نیست)؛ پس اصراری در تغییر این اصطلاح جا افتاده نورزید. علاوه بر اینها در جهت بهسازی مصطلحات رشته‌های مختلف علوم و فنون تا آنجا که می‌توانست به ساختن یا برگزیدن برابریهای اعم از واژه‌های پارسی سره و عربیهای دخیل و مأنوس برای آنها پرداخت که اغلب آنها امروزه به کار می‌روند و ذکر نمونه‌هایی برای هر کدام سخن را به درازا می‌کشاند. از دلایل توفیق نسبی فرهنگستان اول یکی همان پرهیز از ستیزه‌جویی با واژه‌های دخیل جا افتاده، از عربی و غریبی و دیگر زبانها بود، و به عبارت دیگر این که سری را که درد نمی‌کند دستمال نیندند. دیگر این که گاهی را که به دست باز می‌شود به دندان باز نکنند، یعنی مثلاً در صورت نیاز به معادلی برای مفهومی که برابری در فارسی نداشت تا امکان آن بود که از مواد و مصالح موجود در زبان



زنده رایج استفاده شود به سراغ معادلهای آن در متون قدیم دری نمی‌رفتند، و در درجه بعد که مواد رایج نیاز را برآورده نمی‌کرد، تا از چتّه زبان اصیل قدیم دری می‌شد بهره گرفت، نه واژه‌های سن درآوردی و بی‌رگ و ریشه می‌ساختند (که این خود حاصل احاطه بر گنجینه‌های موجود در متون شعر و نثر است و بس)، و نه هرگز در این راه دست به دامن زبانهای مرده، مثل فارسی باستان و میانّه، و ریشه‌ها و وندهای آنها می‌شدند (خواهیم دید که فرهنگستان دوم کمتر به اصل اخیر توجه نشان داد).

### فرهنگستان دوم (فرهنگستان زبان ایران).

در زمان محمد رضاشاه و در شرایطی پدید آمد که اغلب اعضای روشن بین فرهنگستان اول فوت شده یا به هر علّتی کناره گزیده بودند. شاهد بودیم که بیشتر افراد نسل کارآیی عصر نیز از همکاری با فرهنگستان ضعیف بنیه مذکور به دلایلی از جمله رهبری ناسالم و ناکارداران و گرایشهای تعصب آلود و بیمارگونه آن تن می‌زدند، و در نهایت به اصطلاح «فرادا» به کار وضع و گزینش معادلهای در موارد ضرورت و استعمال یا پیشنهاد آنها به جامعه و یا به بعضی گروهها و اقشار ذی ربط همت می‌گماشتند. برخی از رندان هم که در فرهنگستان یاد شده کار می‌کردند، ساعاتی کم یا بیش را در فضای جامد و خواب آلوده آن صرفاً برای گذران معاش به سر می‌آوردند (این نگارنده خود در سال ۵۳ چندماهه در آن سازمان از نزدیک شاهد کار و بار آن بود، اما درست به همان دلایل که عرض شد طاقت نیاورد و راه رزق را در جای دیگر یافت!) جالب این که این چندتن اعضای عالم که بعضیهایشان از فرط بیکاری یا چُرّت می‌زدند و تنقلات می‌خوردند و می‌گفتند و یا به کار و مطالعه شخصی می‌پرداختند، بر کار رؤسا به قول بیهقی «پوشیده خنده زدندی»، چون انگار

ناف این فرهنگستان را با سره‌گرایی و ستیز با واژه‌های عربی دخیل (که به نظر اهل بصیرت به سبب تغییر صورت یا معنی یا ساهردو، و اساساً به دلیل انس فارسی‌زبانان اصلاً عربی‌انگاشته نمی‌شوند) بریده بودند. به گمانم گردانندگان این دستگاه تنها کسانی بودند که زیر این علم سینه می‌زدند، چون در همان ایام هم طشت این کار و کبابیها از بام افتاده بود، و متولیان به نگاه داشتن حرمت امامزاده خود مشغول! آری، کار حضرات سره‌گرایان بدون اینکه خود متوجه باشند به تیشه زدن به ریشه زبان دری، زبانی به این خوبی و استواری، کشیده بود و دهن کجی کردن به همه تحولات زبان و پیشینه و پشتوانه آن، و اثبات این که عربها هر چه (یا دست کم اغلب آنچه) دارند از فارسی دارند (و حال آنکه با وجود دادوستدهای رایج میان تمام زبانهای زنده، کیست که نداند که اعراب حتی در عصر جاهلیت اگر هیچ چیز نداشتند اقل زبانی ساخته و پرداخته و آماده بویزه برای شعر داشتند).

باری، با اوصافی که گفتیم حاصل کار چنین فرهنگستانی طبعاً نمی‌توانست چیزی بیش از - اگر اشتباه نکنم - حدود سیصد و خرده‌ای واژه غالباً قریحه خراش بود که در هیأت ظاهر آدموکراتیک جزوه‌هایی به نام پیشنهاد شما چیست؟ به خلق الله عرضه شد: - برخه کار (= پاره وقت، که امروزه رایج است در برابر Part-time، اما حتماً به نظر حضرات مرجوح است چون «وقت» عربی و کاملاً بیگانه، مزاجش را خراب کرده)، پژوهانه (= حق التّحقیق، که بنده عقلم به این قد نمی‌دهد که چرا مردم ناسپاس قدر آن «پژوهانه» را ندانسته‌اند و هنوز این ترکیب عربی را با چندین واج حلقی گلوگیر و دو تا تشدیدش با آن معادل نرم و شیک تاخت نزده‌اند. البته این هم عجیب است که چرا با حذف «ال» که یک تشدید را هم از پیش پا برمی‌دارد و آن را بدون هیچ تغییری در معنی، خوش خوراک ترمی کند،

حتی حاضر نمی‌شوند «حق تحقیق» بگویند. تحلیل این امور با زبانشناسان است)، توژ (= فیلم، و توژبرداری هم همان فیلمبرداری است؛ تعجب نکنید، حتی اگر دانستید که «توز» در اصل سره آن به معنای پوست درخت خدنگ است که بر زین و کمان می‌پیچیده‌اند و ضبط دیگرش «توز» به ندرت در متون سده چهارم و پنجم دیده می‌شود. پیداست احیاکنندگان این واژه نقلی و خوشنوا هیچ فرق مهمی میان مبدلول «توز» که پدیده‌ای طبیعی است و «فیلم» که ماده‌ای شیمیایی به نام نترات د سلولز است ندیده‌اند؛ لابد چون شنیده‌اند که گاهی لفظی با مدلولی خاص بر مدلول متفاوتی که از جهاتی با اولی اشتراک دارد اطلاق می‌شود، همچون اطلاق نام «یخچال» طبیعی قدیمی به شیء مصنوع معروف. این دو مدلول در این که هر دو محفظه‌ای سردند مشابه یکدیگرند. گو اینکه سره‌پردازان ما هم باز ممکن است از رو نروند و بگویند: «خوب، توژ و فیلم هم هر دو نازک‌اند!» تعصب و دید غیر علمی، از هر طرف که باشد، چه کارها که نمی‌کند!

گویی اینها هنوز همه کاروبار واژه‌گزینی بر رکن رکن تازی ستیزی نیست، چون در این راستا می‌بایست کلمه «رئیس» هم از حافظه زبان و فارسی‌زبانان و از فکر و فرهنگ آنان پاک بشود؛ پس می‌آیند و به جای آن، ترکیب نوظهور فرنشین را می‌سازند؛ در برابر اینان صاحب نظران میانه‌رو در محرکه‌ای قلمی که در صفحات جسراید در می‌گیرید، به درستی خاطر نشان می‌کنند که: بابا، این پیشنهاد «قر» پیشوندی متروک و منسوخ و متعلق به زبانی مرده (پهلوی) است، و چرا در ساختن این لفظ بدین اصل مهم التفات نشده که نباید از عناصر صرفی مرده برای واژه‌سازی استفاده کرد، یا به عبارت دیگر از اجزای پوسیده زبانی مرده برای زبانی زنده تکلیف معلوم کرد؟ به گمان



## من عشق

و حمیت سره‌گرایان نسبت به زبان فارسی فی نفسه در خور ستایش است، اما باید به این نکته مهم، که از قضا به همان زبان منفور حضرات گفته‌اند، نیز توجه داشت که: حُب الشیء یعنی و بَصَم، در حالی که برای کار علمی باید چشم و گوش گشاده داشت. مردمی که من می‌شناسم اگر چوب لای ناخنشان بکنند چنین واژه‌هایی را به کار نخواهند برد.

من تقریباً مطمئنم که اگر از سره‌گرایان پرسید چرا چنین می‌کنند، فی الفور خطری را یادآور می‌شوند که از طرف زبان عربی فارسی را تهدید می‌کند. بنده فکر می‌کنم که اتفاقاً خطر مهم‌تر از جانب همین سره‌گرایی است. بارها دیده‌ام که عده‌ای با ساختن و به کار بردن امثال این واژه‌های غریب به گونه‌ای خودسرانه و خان‌خانی برای زبان محبوب خود و ما، مایه زبانهایی شده‌اند که هیچ آدم منطقی در هیچ جای جهان بر زبان خود وارد نمی‌کند، از جمله اختلال در نقش زبان به عنوان وسیله تفهیم و تفاهم، اتلاف وقت و نیروی دیگران که تا بیایند و بفهمند که فلان واژه به همان معنی است کلی زمان و توان به هدر رفته است، یکتواختی سخن و حتی ناتوانی بنیادین آن با وجود ظاهر گاه فریبنده‌اش، چرا که اینان خود را به دست خویش از گنجینه‌ای غنی از واژه‌های دری که بسیاری از آنها نه تنها یک واژه بلکه دنیایی از فکر و فرهنگ و تخیل و خاطره و تداعی است محروم کرده و زبان را از جوش و جان انداخته‌اند. آن یکتواختی که گفتم نیز از همین روست که اینان از مترادفاتی متعدد، و غالباً هر کدام با حال و هوایی ویژه خود، به صرف تازی انگاشتن آنها در محور جانشینی زبان (Paradigmatic axis) بهره نمی‌گیرند.

در باب آن خطر موهوم هم باید بگوییم: از نخستین سالهای بعد از انقلاب، این بیم در دل فارسی‌دوستان پدید آمده که مبادا برخی گرایشهای تازی خطرآفرینی برای فارسی پدید



و در عین حال واقع‌بین و غیر متعصب صورت می‌گرفت، و به سخن دیگر در این عرصه نیز همچون اغلب زمینه‌ها بیشترین و بهترین کارکرد حاصل تلاشهای فردی بوده و نه جمعی و سازمانی. نمونه کامل عیار این زبان‌دانان اندیشه‌ور شادروان دکتر غلامحسین مصاحب بود که اکنون برابر نهاده‌های فراوان و کاملاً رایجی را بویژه در حوزه زبان علم مدیون اویم. این بزرگمرد که به گفته بیهقی «چون او مرد کم‌رسد» هر چه کرد از روی باریک‌بینی و ژرف‌نگری بود، حتی در موارد ناگزیر با آسیب‌زنی ریشه‌های لاتینی با عناصر صرفی فارسی واژه علمی می‌ساخت، همچون یونیدن (از یون Ion) در برابر Ionisation، و صیغه‌ها و مشتقات مختلف آن مثل یونیده، یونش و جز اینها) کوانتومیدن (از quantum در برابر quantumise، به همان صورت). توجیه ساختار این واژه می‌تواند این باشد که؛ وقتی از ریشه‌هایی عربی با اجزای صرفی فارسی واژه‌هایی چون طلبیدن و فهمیدن ساخته و به کار برده شده است، چرا نتوانیم در موارد ضروری همین کار را با ریشه‌های لاتین بکنیم؟ این واژه‌ها و همه مشتقات آنها هم کوتاهتر از همه کاربردهای معادل آنها، و هم به ساختار و روح زبان فارسی نزدیک‌تر است، مثلاً «در وجه امری به جای یونیزه کن» یا «یونایز کن» می‌توان گفت «یون»؛ یا به جای «کوانتومیزه (یا: کوانتومایز) بسفرمایید» بگویسیم: «بکوانتومید»، و به هر حال و با وجود اینکه در ابتدا ممکن است قدری غریبی کند صدمه کمتری به ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی می‌زند، چون به نظر اینجانب اگر بنا بر استعمال صورت دیگر باشد، شاید سنگین‌تر باشیم که در مورد اخیر مثلاً بگوییم Please quantumise it یعنی یکسره قید زبان فارسی را در حوزه علوم جدید بزینم و همچون هندیان و پاکستانیان زبان انگلیسی را به عنوان زبان علم



مترسکی بسازیم تا گرایش معکوس ما یعنی سره‌گرایی را توجیه کند.

۴ - آنچنان که گفتیم، با سره‌گرایی کدام یک از مشکلات فراوان زبان فارسی را می‌توانیم حل کنیم، جز اینکه زبانهای پیشگفته را هم بر آنها بیفزاییم؟ از این سویا آن سوی بام افتادن چه تفاوتی می‌کند؟ همیشه موجهای افراط و تفریط به دنبال یکدیگر برمی‌خیزند و این بدان معنی است که هر گونه کنش تند و نابهنجاری از هر طرف واکنش مشابهی را از سوی دیگری بر خواهد انگیزخت، و سرانجام این کار، افتادن به دور باطل است. راه درست در هیچ یک از این دو گرایش متضاد نیست بلکه در تعدیل گرایشهاست. من از آن روی از آینده زبان فارسی بیمناک نیستم که جامعه ما، یعنی صاحبان اصلی زبان و داوران عیشگی آن از سده چهارم بدین سو هیچ گاه به هیچ یک از دو طرف افراط و تفریط روی خوش نشان نداده و راه میانه را برگزیده و ادامه داده است. از فرهنگستان دوم می‌گفتیم. این سازمان در بدو انقلاب درست به سبب همان عملکردهای منحل شد، و حق هم همین بود، زیرا اگر مثلاً آنهمه بودجه و امکانات را که صرف آن می‌شد بخش بر تعداد واژه‌های موضوعه آن، که تازه به دردخور هم نبود، بکنیم شاید برای هر واژه میلیونها تومان از کیسه ملت به در رفته باشد. کارهایی هم که در جوار آن، ظاهراً برای نمایش دادن تحرک نداشتند، می‌کردند ناقابل‌تر از واژه‌سازهای کذایی بود، مثل تهیه چند فرهنگ بسامدی از چند متن حداکثر سی‌چهل صفحه‌ای؛ گو این که اینها تأثیری هم از یک جهت داشت و آن اینکه این نوع فرهنگ را به عده‌ای که از آن خبر نداشتند شناساند، همین. این فرهنگستان با پیروزی انقلاب به دلیل عملکرد انسداد و گرایشهای پیشگفته منحل شد.

و اما در خلال سالهایی که فرهنگستان دوم ظاهراً دایر بود، به گمان ما مهم‌ترین فعالیت در زمینه واژه‌گزینی از سوی برخی صاحب نظران

آورده و این خطر را از سوی اقتشار مذهبی که به سبب انس آنها با قرآن و احادیث و ادعیه و نیز کلیه علوم دینی که همچون هر علمی از لغات، مصطلحات و مستندات خاص خود، که طبعاً در این جا به زبان عربی است، استفاده می‌کند می‌داند و بیم دارند از این که شیوع کاربردهای عربی بر زبان فارسی تأثیر سویی بگذارد. پس اینان نیز به خود حق می‌دهند که با گرایش به فارسی سره در برابر موج عربی‌گرایی موضع بگیرند، تا مبادا شرایطی قریب به آنچه در چهار قرن اول هجری وجود داشت و طی آن شعر و نثر و مکاتبات و غیره به زبان تازی صورت می‌گرفت. دوباره حکمفرما شود. بیم این دسته و واکنش ایشان تا حدودی قابل درک است اما کاملاً موجه نیست؛ بدین دلیل:

۱ - اوضاع سالهای اول انقلاب که بیمی از عربی‌گرایی افراطی پدید آورده بود اکنون روی به تعدیل گذارده، و یک دلیل روشنش نیز همین تشکیل فرهنگستان است به دنبال احساس ضرورت قطعی آن.

۲ - شرایط هیچ عصری چنانکه تاریخ نشان می‌دهد عیناً در عصری دیگر تکرار نخواهد شد. شاید اگر ما نیز در حدود قرن چهارم می‌زیستیم برای احیا و حفظ زبان پارسی همان کاری را می‌کردیم که امثال رودکی، دقیقی و فردوسی کردند، اما آنان در روزگار جنبش نوزایی شعر و ادب و فرهنگ و تاریخ فارسی می‌زیستند و اگر در آن ایام نیز همچنان از چیرگی مجدد عربیت ایمن نبودند بدین سبب بود که نهال زبان پارسی هنوز به درختی تناور که در برابر هر طوفانی بایستد بدل نشده بود. شرایط امروز پس از قرن‌ها که از رشد این درخت پرومند می‌گذرد به هیچ زوی قابل مقایسه با آن زمان نیست.

۳ - در میان اقتشار مذهبی در کدام زمان گرایش نسبی به سمت زبان تازی نبوده که اکنون نباشد؟ از این گرایش مستمر نباید

اختیار کنیم.<sup>۲</sup> وقتی در موارد ضروری می‌توان درست مثل کاری که مرحوم مصاحب کرد «تلگرافیدن» ساخت و گفت «جواب تلگرافید»، به همین دلیل و برای تسریع در ابلاغ و تبادل مفاهیم علمی هیچ گزیری از استعمال چنین اصطلاحاتی نیست. البته بنده فکر می‌کنم اگر گردانندگان فرهنگستان دوم را مستعشان نمی‌کردی نمکن بود برای امثال همین ریشه علمی «یون» و «کوانتوم» هم واژه‌هایی با استفاده از ریشه‌های فارسی باستان یا میانه بتراشند، همچنان که برای کامپیوتر معادل رایانه را (از «رایستن» پهلوی به معنای منظم و مرتب کردن ساختند که امروزه به ندرت به کار می‌رود. شاید هم از آن روی به جعل معادل‌هایی برای مصطلحات علمی غربی کمتر توجه کردند که بیشتر نیرو و امکاناتشان صرف تازی‌زدایی می‌شد. از میان افراد دیگری که در زمینه واژه‌گزینی، بویژه در عرصه اصطلاحات علوم و اصطلاح‌شناسی (ترمینولوژی)، چهره‌هایی شناخته هستند برای رعایت اختصار به ذکر این چند تن بسنده می‌کنیم، با طلب مغفرت برای درگذشتگان و آرزوی طول عمر برای دیگران: دکتر امیر حسین آریانپور، استاد احمد آرام، دکتر محمود حسابی،<sup>۵</sup> دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر احمد بیرشک، دکتر حمید عنایت، دکتر محمود صنّاعی، دکتر فیروز شیرواتلو، و از نسل جوان‌تر داریوش آثوری. همچنین در سال‌های بعد از انقلاب احساس خلأ مرجع مقتدر با صلاحیتی به نام فرهنگستان، البته از نوع درست و بهنجار آن نه آنچه نبودش بهتر است، همواره دست‌اندرکاران دلسوز را آزار می‌داد و این پرسش مطرح می‌شد که در امور مربوط به وضع و گزینش واژه‌ها اعم از عام و علمی از کدام مرجع باید کسب دستور و نظر کرد و مشکلات فراوان و عظیم واژگانی بویژه در زبان علم را چه سازمانی و چگونه باید حل کند؟ (البته اگر اساساً و تماماً قابل

حل باشند).

این نگارنده در سال‌هایی که در مرکز نشر دانشگاهی خدمت می‌کرد بارها و بارها پای درد دل سرپرستان گروه‌های تخصصی آن مرکز می‌نشست که هر کدام بحق از بلاتکلیف‌های فراوان در زمینه به خود مربوط می‌نالند و لزوم حیاتی مرجعی نهایی را برای رسیدگی به این امور در جهت هماهنگی میان اصطلاحات علمی موجود در کتب دانشگاهی و غیره، و نیز ایجاد هماهنگی ضروری میان مصطلحات مشترک رشته‌هایی از علوم، یادآور می‌گردید. به راستی مگر می‌شد شاهد تبدیل مشکلات موجود به بهمنی عظیم و فرود آمدنش بر زبان علم و از آنجا بر کل نظام فارسی بود و دست روی دست گذاشت؟ از قضا همین مرکز بدین سبب که کتاب‌های فراوان را در رشته‌های گوناگون دانشگاهی در دست تهیه و طبع داشت با تشخیصی درست و درک ملموس دشواری‌های موجود در این باب، رأساً وارد عمل شد و علاوه بر برگزاری سمیناری با عنوان «زبان فارسی، زبان علم» که خود بیانگر توجه و اهتمام این مرکز به این مهم بود، در زمینه واژه‌گزینی برای رشته‌های مختلف و یکدست‌سازی اصطلاحات با تلاش‌های فراوان موفق شد چندین واژه‌نامه گوناگون، همچون واژه‌نامه‌های فیزیک، شیمی، کشاورزی و امثال اینها را تهیه و به دست‌اندرکاران عرضه کند. بدین سان مرکز مذکور با آن که این کارها جزء وظایف اصلیش نبود در انجام این امر پیشقدم شد و عملاً در غیاب فرهنگستان به مرجعی برای وضع و گزینش و هماهنگ‌سازی واژگان رشته‌های مختلف علوم نیز بدل گردید. اکنون اگر چه با تأسیس فرهنگستان سوم به نظر می‌رسد که خیال مرکز نشر از این بابت راحت شده باشد، ولی با توجه به سوابق و تجارب این نهاد در سال‌های اخیر در امور مربوط به واژگان علمی، به گمانم فرهنگستان تا هنگامی که هنوز به سطح کمی و کیفی دلخواه در فعالیت‌های خود نرسیده باشد به هیچ

روی از تجارب گرانبهای این مرکز در خلال برهه اخیر بی‌نیاز نخواهد بود. این بود جمع‌بندی و خلاصه‌ای از تجارب و دستاوردها در زمینه واژه‌گزینی در طی مدتی بیش از نیم قرن؛ تا ما خود چگونه از آنها بهره‌برداری کنیم. همچنین است حاصل دو گرایش متضاد در طول تاریخ عصر اسلامی، یعنی عربی‌گرایی بویژه در سه قرن اول هجری از یک سو و سره‌گرایی، عده‌ای در عصر رضاشاه و پس از آن از سوی دیگر. گرایش‌هایی از هر دست و با هر نتیجه‌ای اکنون در اتیان تجربیات ماست، و به اصطلاح دزد حاضر و بز حاضر. ولی قدر مسلم این است که مؤمن دو بار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. درباره فرهنگستان سوم که هنوز تشکیل نیافته است نمی‌توان سخن چندان گفت، اما ترکیب اعضای اولیه آن که اکثر نزدیک به همگی آنها را افرادی شایسته و فاسق گرایش‌های افراطی تشکیل می‌دهند نشانه‌هایی برای خوشبینی به دست می‌دهد. اما معلوم نیست چرا در حالی که روز به روز بر شدت مشکلات زبانی ما از رهگذر ورود مفاهیم و اصطلاحات علم جدید از بیرون مرزها افزوده می‌شود، فرهنگستانی که در تأخیر تشکیل آن آفتناست هفت ماه میان دو اجلاس اولیه‌اش فاصله می‌اندازد، به گونه‌ای که در این میان یکی از اعضای اولیه (شادروان دکتر یوسفی) فوت شده و برخی دیگر تا آن جا که خبر داریم یا استعفا کرده یا عملاً در حکم مستعفی‌اند. سن بالا و کسالت ناشی از آن در مورد بعضی از اعضا، در جوار لزوم بهره‌گیری از دانش و آزمودگی ایشان، این فکر را پیش می‌آورد که ای کاش مزاج اعضا، که قطعاً باید آمیزه‌ای از تجربه پیر و نیروی جوان باشد، ان‌شاء الله هر چه سالمتر شود. فرهنگستان لازم است از این وجودهای مغنم بیشترین بهره و افتخار را، اگر چه به عنوان اعضای افتخاری، داشته باشد. فرهنگستان اگر قرار است فرهنگستان راستین بشود به تاب و توش فراوان نیاز خواهد داشت.



بنابراین در گزینش اعضای آن علاوه بر دقت همه جانبه‌ای که لایحه به عمل آمده و خواهد آمد، باید شوق و طوع شخص منتخب نسبت به شرکت و فعالیت در امور مربوطه نیز در نظر گرفته شود تا مشکلاتی که در نشستهای قبلی رخ نموده است پدید نیاید.

اکنون می‌خواهم پیشنهادهایی کلی در جهت هر چه کارا تر شدن فرهنگستان بکنم، گو اینکه می‌دانم به منزله پای ملخ نزد سلیمان بردن است و شاید قبلاً به این امور و حتی دقایق کار عنایت شده باشد:

۱ - اعضای دایمی فرهنگستان آمیزه‌ای متعادل و سنجیده از خیرگان سه رشته ادبیات فارسی، زبان‌شناسی همگانی و فرهنگ و زبانهای باستانی باشند. بویژه سعی شود تا از اختلاف نظرها و دیدگاههای اهل این رشته‌ها، که اصولاً هم امری طبیعی و زاییده تفاوت ماهیت و غایات هر کدام است، در جهت هر چه بهتر شدن نتایج کار و پذیرفتنی‌تر شدن مصوبات فرهنگستان استفاده شود؛ به عبارت دیگر فرهنگستان برخلاف بعضی از مراکز آموزشی به عرصه درگیری علمی و مجادلات عیان متخصصان این رشته‌ها (که تاکنون گاهی تا سر حد دخالت و اختلال ناروای برخی از آنها در راه وظایف و اهداف اساسی برخی دیگر کشیده شده است) تبدیل نگردد. در صورتی که این قضایا به جلسات فرهنگستان کشیده شود، از هم اکنون می‌توان گفت که جز یاد به دست نخواهد بود.

۲ - بیشترین کوششها در جهت تقویت کمیسیونهای تخصصی از همه رشته‌های علمی و فنی صورت گیرد، زیرا به گمان اینجناب فرهنگستان کنونی در عین لزوم رسیدگی به کلیه اموری که در شرح وظایفش آمده است، از جمله پالودگی و پیراستگی کلی واژگان عام زبانی، به سبب حدت و اولویت مسائل مربوط به زبان علم باید رفع مشکلات عظیم آن را البته تا حد مقدور در رأس همه اهداف خود قرار دهد. نیازهای کشوری در حال ترقی و نیازمند

به اخذ هر چه بیشتر و سریعتر مسافهم و مصطلحات و تکنولوژی جدید چنین اقتضا می‌کند. بهمن عظیم و بختک هولناکی که دارد بر زبان ما فرود می‌آید بیش از هر چیز از رهگذر ورود فزاینده واژه‌های خارجی است که از صافی نظیر مراجع ذی‌صلاحیت نمی‌گذرد، و در این میان بسی توجهی اهل رشته‌های علمی به امور زبانی، یا بساط همیشگی خان‌خانی اغلب ماها که معمولات خود را بر مصوبات یا پیشنهادهای هر سازمان یا فرد باصلاحیتی ترجیح می‌دهیم، و یا اصلاً از وجود معادلهای بهتر و آزموده‌تر آگاهی نداریم مزید بر علت بوده است. البته کاسه و کوزه را بر سر افراد یا نهادها شکستن همواره روا نیست، زیرا از یک سو محدودیتهای زبان فارسی در قبال مصطلحات و مسافهم علمی جدید، چنان که گفتیم واقعی است که نمی‌توان فراموش کرد، اگرچه همه دست اندرکاران در باب کم و کیف این محدودیتها همدستان نیستند؛ و از سوی دیگر شاید مهمترین عامل افزایش دائمی دشواریها و آشفتگیها همان فقدان نهادی نیرومند به نام فرهنگستان بوده است.

۳ - وجود یک روابط عمومی کاملاً مجهز با مکانیسمی نیرومند و کارا، که جو ابگوی نیازهای همگانی در اسرع وقت و به هر طریق، اعم از مراجعه، مکالمه تلفنی و مکاتبه باشد. برجیدن همان بساط خودکامگی زبانی و ایجاد روح و فرهنگ پیروی از نهادی واحد و با صلاحیت در اموری همچون واژه‌گزینی، خود از مهمترین وظایف یک چنین قسمتی است. به گمان ما نخستین درسها را در زمینه این تغییر روحیه و درجهت آموزش اصول اولیه و پرورش حسن مسؤلیت فرد نسبت به کاربرد زبان باید از دوران نوجوانی و بویژه در محیط مدرسه به او آموخت و سپس همین هدف را با قاطعیت و جدیت در آموزشهای دانشگاهی در تمامی سطوح و همه رشته‌ها دنبال کرد. این تربیت اگر در سن و سطح لازم صورت نگیرد،

پیدا است که در سنین بالا اگر فحال نیابند، دشوار است. نه تنها نوجوانان بلکه جسارتاً حتی بسیاری از آموزگاران و حتی اساتید ما به توصیه‌های لازم در این باره نیازمندند. فرهنگستان اگر اساساً همسوا نیازهای جامعه‌ای زنده و در حال تحول باشد، همه این حرفها برایش در حکم سرود باد مستان دادن خواهد بود.

۴ - عرضه حاصل کار و مصوبات فرهنگستان در امور واژگانی باید به گونه‌ای کاملاً دموکراتیک باشد، و نه به صورت تعیین تکلیف. توسل به شیوه‌هایی همچون صدور دستور و بخشنامه به این یا آن سازمان مبنی بر اینکه یکباره و ابتدا به ساکن فلان مصوبه را به کار برند ممکن است علاوه بر اختلال در تفهیم و تفاهم، در اقتضای مختلف مردم ایجاد دافعه نسبت به آن بکند. بهترین ضامن اجرای مصوبات فرهنگستان، یا بهتر بگوییم عامل ترویج آنها همان ماهیت فرهنگستان است. نهادی که به پویایی، دلسوزی، مسؤلیت، اعتدال و سخته‌کاری شناخته شود حس پذیرش را خود به خود در مردم برخواهد انگیزخت، و در نهایت امر هم اگر همین مردم یا بعضی اقتضای ذی‌ربط به هر دلیلی از استعمال آن مصوبات سرباز زدند، اختیار با آنان است که متولیان زبانند. تفاهم متقابل در هر موردی، بویژه هنگامی که با تعلیم و تربیت پیشگفته همراه شود، به صورتی پرزورتر از هر سنبه‌ای عمل خواهد کرد.

همه آنچه گفتیم تنها با داشتن سازمانی دست خواهد داد که علاوه بر دارا بودن ویژگیهای بنیادین یاد شده، از هر جهت بسامان، منظم، مجهز به امکانات و وسایل کافی، بودجه لازم، و فاقد جنبه‌های بوروکراتیک و برخوردار از ارتباط و هماهنگی مستمر با کلیه نهادهای علمی و آموزشی باشد، و نه اداره بیکاره‌ای که صرفاً حضوری نمایشی و

سمبولیک داشته باشد. با دشواریهای عظیم یاد شده که بویژه در دو سه دهه اخیر به حداکثرین حد خود رسیده، سرمایه‌گذارهای مادی و معنوی فراوان در جهت برخورداری از آنچه شایسته نام «آکادمی» را داشته و بهره‌مند از بیوندهای استوار و مستمر با برترین نهادها و مراکز علمی جهان باشد بی‌تردید نخستین گام بلند در راه تأمین نخستین و ضروری‌ترین نیازهای ملتی در حال توسعه، و به عبارت دیگر رفع بزرگ‌ترین مانع پیشرفتهای علمی جامعه ما یعنی حل مشکلات زبان علم خواهد بود. در راه تقویت یک چنین نهادی، اگر نگوییم از پیشرفته‌ترین ممالک غربی، دست کم از برخی کشورهای هم‌پراز خویش همچون مصر، سوریه و امثال اینها که احتمالی در این باب دارند می‌توان تجاربی آموخت. آنچه مسلم است این که خارهای مگیلان در این راه هست، لیکن مشاهده نخستین سایه‌های سواد کعبه نغفایش آبله باست.

همچنین به اصطلاح «جوکهای فراوان به قصد ستیز با کار فرهنگستان بر سر زبانها انداخته شد، که به گمان من کار کنار همان فخر روشنفکر است، زیرا مردم عادی نه تنها کاری به این کارها ندارند، بلکه همین قاطبه مردم بودند که در ظرف مدتی نه چندان طولانی اغلب واژه‌های فرهنگستانی را در برابر معادلهای عربی یا غربی آنها خوشتر یافتند و به کار بردند.

۳- مثل سه واژه بسیار رایج «ارتش» و «تیمسار» و «ستوان» که بنده دقیقاً نمی‌دانم آیا از ساخته‌های فرهنگستان است یا خود نظامیان، شادروان استاد پورداود در کلاس درس به ما می‌گفت: واژه «ارتش» را از فرس هخامنشی rata-esta (به معنای گردونه سواران یا ایستادگان برگردونه، که همان سپاهیان باشند) به صورت غلط ساخته‌اند، بدین نحو که جزء دوم یعنی esta (از ریشه «ایستادن» و هم‌ریشه با stand انگلیسی) را از وسط کلمه یعنی به گونه‌ای ناسیجا برش داده‌اند و es بدل به e شده است؛ و در باب «تیمسار» هم می‌گفت در اصل «کاروانسرادار» است که وضعی درخور نیست؛ و «ستوان» هم بدین سان است. بدین سان استاد فقید با چگونگی ساخت این واژه‌ها مخالفت می‌کرد.

۴- در دومین سمینار نگارشی فارسی که تحت عنوان «زبان فارسی، زبان علم» به همت مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد سعی بر این بود که با شنیدن نظریات مدعوین خارجی در کنار آرای صاحب‌نظران هموطن بتوانیم به نتیجه‌گیری‌هایی در زمینه بهسازی و نیرمندسازی زبان فارسی در حوزه علوم جدید و جهانی توفیق یابیم. خلاصه آنچه از سخنرانیهای سمینار، بویژه مسلمانان چینی، ژاپنی، هندی و پاکستانی که مشکلاتی همچون ما را در این زمینه داشته و هر یک به گونه خاص خود به حل آنها پرداخته‌اند برمی‌آید این بود که چینی‌ها از آن جهت که زبانشان امکان ساختن معادلهایی برای ریشه‌های لاتینی را دارد کوشیده‌اند تا از زبان خود به عنوان زبان علم استفاده کامل بکنند (اگرچه این فرایند را مطایر با فراگیری زبانهای غربی برای مبادله اطلاعات و افکار با ممالکی که در زمینه علوم جدید پیشرفته‌ترین‌اند ندانسته‌اند)، و درست در قطب مخالف، اهل شبه قاره هند از آنجا که زبانشان کلاً فاقد امکانات لازم برای این کار است (و شاید هم به جهات دیگری که امکان بحث درباره آنها در اینجا وجود ندارد، مثلاً جیرگی فکر و فرهنگ و زبان انگلیسی در این کشورها) با بکارگیری زبان انگلیسی

به عنوان زبان علم، خود را از شر مشکلات تقویت زبانهای بومی خود در زمینه علوم واره‌انده‌اند. اما بیشترین دشواری برای ماست که امکانات زبانی ما بینابین این دو قطب است، یعنی از عهده وضع معادلهای علمی در برخی موارد برمی‌آیم و در برخی دیگر نه. بنگرید به متن چاپ شده سخنرانیهای سمینار یاد شده در مجموعه: زبان فارسی، زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

۵- اخیراً این عالم بزرگ کتابی تحت عنوان **وندها و گهواژه‌های فارسی** (تهران، جاویدان، ۱۳۶۸) را که بخشی از کوششهایشان در این زمینه است عرضه کرده‌اند که شامل پیشوندها، پسوندها، گهواژه‌ها، واژه‌های دستور زبان فارسی و ریشه گهواژه‌های فارسی است، و در آن واژه‌هایی از زبان دری، زبانهای باستانی (فارسی باستان و میانه) که می‌تواند در امر واژه‌سازی مورد استفاده قرار گیرد به دست داده شده است. مؤلف در پیشگفتار می‌نویسند که مطابق محاسبه ایشان به کمک ۱۵۰۰ ریشه و ۱۵۰ پیشوند و ۲۰۰ پسوند بر روی هم می‌توان ۴۵۰۰۰/۰۰۰ واژه دیگر ساخت!

۶- بنگرید به سرمقاله مجله نشر دانش، سال یازدهم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰)، ص ۳.



#### یادداشتها

۱ و ۲- هدایت با آن قدرت اعجاب انگیزی در طنز و هزل پردازی با استفاده از شیوه کاریکاتورسازی قلمی، تعدادی از واژه‌های نوساز فرهنگستان اول را به باد تمسخر گرفت.

